

هویت ایرانی خوزستان در گستره تاریخ

اصغر جعفری ولدانی*

E-mail: rjvemail@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۷/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲/۲

چکیده

برخی از نویسندگان کشورهای عربی با انتشار نقشه، مقاله و کتاب، نام خوزستان و شهرهای این استان ایران را به عربی تغییر داده، مدعی هستند که خوزستان سرزمینی عربی است. برخی از رهبران کشورهای عربی نیز از این ادعا حمایت کرده‌اند. در این مقاله با مراجعه به متون کهن تاریخی نشان داده شده که از سپیده دم تاریخ تا کنون، نام این قسمت از سرزمین ایران خوزستان، همواره بخشی از ایران زمین بوده است. سپس از مشعشعیان و بنی کعب سخن گفته شده که پس از ورود به ایران به مذهب شیعه گرویده، تابعیت ایران را پذیرفتند. آنان تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفته، دست از راهزنی، غارت و کشتار برداشتند. شیوخ آنها نیز به دولت ایران وفادار بوده و از طرف دولت ایران به حکومت مناطقی که در آن ساکن بوده‌اند - بخش کوچکی از خوزستان - منصوب می‌شدند.

کلیدواژه‌ها: خوزستان، عثمانی، صفویه، مشعشعیان، بنی کعب، هویت

ایرانی.

مقدمه

از اواسط قرن نوزدهم، تلاش‌های بسیاری از سوی انگلستان، عثمانی و بعد از جنگ جهانی اول از سوی برخی از کشورهای عربی برای تغییر هویت ایرانی خوزستان صورت گرفته است؛ از جمله این تلاش‌ها، استفاده از نام مجعول «عربستان» برای خوزستان و تغییر اسامی شهرهای این استان به عربی است. برخی از نویسندگان و رهبران کشورهای عربی ادعا می‌کنند که خوزستان سرزمینی عربی است و شیوخ عرب ساکن این سرزمین، از جمله مشعشعیان و بنی‌کعب از جانب دولت عثمانی برای حکومت منصوب می‌شده‌اند. بنا به ادعای آن‌ها، رضا شاه در سال ۱۹۲۵ «عربستان» را ضمیمه ایران نموده و بعدها نام آن را به خوزستان تغییر داده است.

در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود: نام این قسمت از سرزمین ایران از دیرباز تا کنون چه بوده است؟ آیا شیوخ مشعشعی یا بنی‌کعب که در بخش کوچکی از خوزستان حکومت می‌کرده‌اند، از جانب دولت ایران منصوب می‌شده‌اند یا آن‌طور که برخی از نویسندگان عرب ادعا می‌کنند از طرف دولت عثمانی گمارده شده بودند؟

فرضیه مقاله مبنی بر این است که از آنجا که شیوخ مذکور شیعه‌مذهب بوده و جذب فرهنگ ایران شده‌اند، خود را ایرانی دانسته و این باور را داشته‌اند که جزء جدانشدنی از سرزمینی به نام ایران هستند، بر همین اساس هم، آن‌ها از جانب دولت ایران به حکومت خوزستان منصوب می‌شده‌اند.

هدف از نگارش مقاله حاضر این است که با استفاده از مدارک تاریخی و متقن، هویت همیشه‌ایرانی خوزستان را از سپیده‌دم تاریخ تا امروز نشان دهد تا پاسخی مستند به ادعای نویسندگان و دولتمردان برخی کشورهای عربی مبنی بر عربی بودن خوزستان باشد. برای این منظور، ابتدا هویت و عناصر آن، و اقدامات برخی کشورهای عربی در خصوص انتشار نقشه‌ها، مقالات و کتاب‌های جعلی برای تغییر هویت ایرانی خوزستان بحث می‌شود. سپس با واشکافی متون کهن تاریخی و جغرافیایی و سنگ‌نبشته‌های دوران هخامنشی، نام حقیقی این قسمت از سرزمین ایران، از ۲۵۰۰ سال پیش تا کنون، آشکار می‌شود. در ادامه، استدلال‌های کشورهای عربی برای تغییر هویت ایرانی خوزستان توضیح داده و برای ردّ این استدلال‌ها وضعیت حکومت مشعشعیان و بنی‌کعب بازخوانی می‌شود. پایان‌بخش مقاله نیز مطالعه و بررسی جاه‌طلبی‌های رهبران حزب بعث عراق در خوزستان است.

هویت و عناصر آن

هویت، فرایند پاسخگویی آگاهانه هر فرد، قوم یا ملت به پرسش‌هایی است که از خود دارد: که بوده؟ کجا بوده؟ چه بوده و چه هست؟ به عبارت دیگر متعلق به کدام قوم، ملت و نژاد است؟ خاستگاه اصلی و دائمی‌اش کجاست؟ دارای چه فرهنگ و تمدنی بوده؟ چه نقشی در توسعه تمدن جهانی داشته و امروزه صاحب چه جایگاه سیاسی-اقتصادی و فرهنگی در نظام جهانی است؟ و ارزش‌های برگرفته از هویت تاریخی او تا چه حد در تحقق اهداف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه کارساز خواهد بود؟

بدیهی است که هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست. از آنجا که جوامع انسانی در مواجهه و تعامل دائم با اوضاع و تغییرات محیط طبیعی، و از سوی دیگر در ارتباط مستمر با جوامع دیگر هستند، فرایند ناشی از تعامل این دو روند در طول زمان تعیین‌کننده نسبی خصوصیات قومی، اجتماعی و ملی جامعه یا به عبارت دیگر، بیان‌کننده ویژگی‌های مشترک و به طور خلاصه هویت جمعی آن‌هاست (باوند، ۱۳۷۷: ۲۰). شماری از اندیشمندان علوم سیاسی، اجتماعی و جغرافیا، عنصر ویژه‌ای از عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی را اصل قرار داده‌اند؛ علم جغرافیا بر «سرزمین و تاریخ مشترک»، علوم اجتماعی بر «زبان و دین مشترک» و علوم سیاسی بر «ساختار سیاسی مشترک، ملیت و ملت» و جامعه مدنی تکیه می‌کنند. روشن است که هویت پدیده‌ای مرکب از همه این عناصر و نیز دیگر عناصر فرهنگی مشترک، مانند هنرها و آداب و سنن است.

مردم ایران از نظر هویتی در طول تاریخ دارای بستر فرهنگی منسجم و مشترکی بوده‌اند و با وجود فراز و نشیب‌ها، همواره موجودیت فرهنگی خود را پایدار نگه داشته‌اند. در اوضاعی که ایران فاقد قدرت متمرکز بوده و حکام متعددی در جای جای این سرزمین حکومت می‌کردند، همه اقوام این امر را باور داشته‌اند که جزء جدانشدنی از فرهنگی منسجم و تاریخی به نام ایران هستند.

ملت ما در طول تاریخ دارای بستر واحد ایرانی است که ماورای اقوام مطرح بوده است. تمام اقوامی که در این سرزمین می‌زیستند، خود را وابسته و منتسب به این بستر فرهنگی می‌دانستند. مؤلفه‌های این بستر فرهنگی - که از دوران باستان تا به امروز پایدار مانده و رمز بقای موجودیت ایران هم به آن وابسته است - مبتنی بر سه عنصر همزیستی فرهنگی، تساهل و سازگاری نژادی و زبانی و در مقاطعی مذهبی می‌باشد. در فرایند هویت‌سازی در دوره صفویه، محور سیاست‌ها بر تشیع در مقام عنصر

اصلی وحدت ملی و عامل ایرانی بودن متمرکز شد. در واقع هدف صفویه از احیای تشیع، تقویت انسجام داخلی و وحدت سیاسی کشور در مقابل دشمنان خارجی بود که اغلب سنی مذهب بودند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). دولت صفوی موفق شد پس از گذشت هزار سال از سقوط ساسانیان، دولت مرکزی مقتدری را در حوزه جغرافیایی مثل عصر ساسانی ایجاد کند که به مدت ۲۳۰ سال پایدار ماند. بر اساس این، مذهب تشیع مهم‌ترین عامل در حفظ هویت ایرانی خوزستان در پانصد سال اخیر بوده است. اعراب خوزستان از مشعشعیان گرفته تا بنی‌کعب همه شیعه بودند؛ در حالی که کشورهای عربی مجاور از جمله عراق، کویت و عربستان سنی مذهب بودند.

مشعشعیان و کعبیان قبل از ورود به ایران از طریق راهزنی، دزدی، غارت و کشتار زندگی می‌کرده‌اند؛ اما پس از آمدن به ایران از فرهنگ و تمدن پیشرفته ایران تأثیر پذیرفته، دست از راهزنی و غارت برداشته‌اند. آن‌ها همچنین به پیروی از ایرانیان، مذهب شیعه را اختیار کرده، به تابعیت ایران در آمده‌اند. به نوشته لرد کرزن، اعراب خون و نسب سابق خود را از دست داده‌اند و بیشتر آن‌ها با ایرانیان آمیخته‌اند. قسمت اعظم این اشخاص لباس و حتی آیین ایرانی اختیار کرده و از زندگانی صحرانشین به شهرنشینی روی آورده‌اند (کرزن، ۱۳۶۷: ۳۹۰).

انتشار نقشه و کتاب‌های جعلی

نگاهی به تعداد نقشه‌های جعلی منتشرشده و کتاب‌هایی که به قلم نویسندگان عرب در جعل تاریخ خوزستان نوشته شده، از توطئه عمیقی حکایت می‌کند که سال‌هاست علیه تمامیت ارضی ایران به عمل می‌آید. در این نقشه‌ها، خوزستان با نام «عربستان»، جدا از ایران یا ضمیمه عراق نشان داده شده است. در یکی از این نقشه‌ها با عنوان «خارطه الاحواز»، قسمتی از خاک ایران که ۲۶ شهر را شامل می‌شود، به نام «احواز» و جزء خاک عراق معرفی شده است. در سال ۱۹۷۳ دولت عراق این نقشه را از سوی کنگره معلمان عرب به تصویب رسانید و قرار شد در کتاب‌های درسی مدارس عربی چاپ، و به دانش‌آموزان عرب آموزش داده شود. در این نقشه اسامی شهرهای ایرانی خوزستان به عربی تغییر داده شده است. در برخی از این نقشه‌ها علاوه بر خوزستان، کردستان، سیستان و بلوچستان نیز به صورت جدا از ایران نشان داده شده است. در یکی از این نقشه‌ها که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تهیه شده، تمام دامنه‌های جنوبی زاگرس و حتی مناطق سه هزار ساله آریانشین جزء منطقه «عربستان بزرگ»، شامل

خوزستان و نواحی اطراف آن، آورده شده است که این محدوده باید جدا از ایران و مستقل شود. از این نقشه تعداد زیادی چاپ، و در جنوب ایران پخش شد.

علاوه بر نقشه‌های یادشده، کتاب‌های زیادی نیز در مورد جعل تاریخ خوزستان نوشته و منتشر شده است. در اینجا به عناوین برخی از این کتاب‌ها اشاره می‌شود:

۱. قضیه عربستان بین الادعاءات الفارسیه و الحق العربی؛ ۲. امارات المحمره دراسته لتاریخها العربی؛ ۳. الاحواز ارض عربیه سلویه؛ ۴. الصراع العربی الفارسی؛ ۵. امارت یا امیرنشین محمره؛ مطالعه‌ای درباره تاریخ عربی آن (۱۹۲۵-۱۸۱۲ م).^۱

در سال‌های قبل از انقلاب این کتاب‌ها بیشتر از سوی نویسندگان و استادان دانشگاه‌های بغداد، بصره و قاهره نوشته می‌شد. در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، این مسئله ابعاد وسیع‌تری یافت؛ به گونه‌ای که همکاری‌های گسترده‌ای بین مراکز دانشگاهی یادشده با مراکز دانشگاهی برخی از کشورهای اروپایی، به ویژه دانشگاه‌های فرانسه و انگلستان، برای تهیه و نشر این گونه کتاب‌ها صورت گرفت. هم‌اکنون مراکز مذکور کتاب‌هایی را به زبان‌های انگلیسی و فرانسه منتشر کرده‌اند که در آن‌ها خوزستان به نام عربستان، خرمشهر محمره، آبادان عبادان، شادگان فلاحیه، دشت آزادگان حویزه، اهواز الاحواز و سوسنگرد خفاجیه نامیده شده است. این گونه کتاب‌ها که با هدف قلب هویت ایرانی خوزستان نوشته شده، موجب گردیده بعضی از نویسندگان بی‌طرف نیز نام‌های اصیل خوزستان را همراه با نام جعلی آن‌ها در کتاب‌های خود بیاورند. به این ترتیب مشاهده می‌شود که اسامی جعلی این استان در کتاب‌ها و رسانه‌های گروهی جهان به تدریج رواج پیدا می‌کند.

در ایران اهمیت زیادی به این مسئله داده نشده است. این امر موجب شده تا تمامیت ارضی کشورمان تهدید شود؛ به طوری که مهم‌ترین هدف دولت عراق از جنگ هشت‌ساله جداسازی خوزستان از ایران و پیوستن آن به عراق بود.

حفظ نام‌هایی مانند خوزستان، خرمشهر و اهواز، تداوم‌بخش هویت ایرانی این قسمت از سرزمین ماست. این واژه‌ها کلماتی بی‌معنا نیستند. گاهی در باطن یک نام، اصالت یک تاریخ، حقانیت یک سرزمین و حقوق یک ملت نهفته است. نگاهداشت چنین نام‌هایی، حافظ تمامیت ارضی کشور و زبان گویای فرهنگ و هویت ماست.

1. Mohammareh Principality, A Study of Its Arabian History (1812-1925)

واژه خوزستان در متون کهن تاریخی

کتیبه‌های داریوش که «به خط پارسی باستان بر سنگ‌های سخت نقره شده، سخن پارسیان هخامنشی را از اعماق تاریخ بشر (بیش از دو هزار سال پیش) به یاد نسل‌های پارسی‌زبان می‌آورد که واژه خوز به عنوان نام سرزمینی که امروزه نیز آن را خوزستان می‌خوانیم، نام پارسی استان ایرانی است».

در کتیبه‌های داریوش واژه «خوز» به صورت «اووج» آمده است. پرفسور شارپ آن را به صورت «اوج» خوانده و مشیرالدوله پیرنیا در کتاب ایران باستان آن را «خووج» ثبت کرده است. با اضافه کردن پسوند فارسی مکان «ستان» به واژه‌های یادشده، به ترتیب به «اووجستان»، «اوجستان» یا «خووجستان» بدل می‌شود. بر اساس آرای واژه‌شناسان، با توجه به اینکه واژه «اوج» از نظر صوتی و بیانی ارتباط بسیار نزدیکی با واژه «خوز» دارد، واژه‌های مذکور در سیری تکاملی به خوزستان تبدیل شده‌اند (نجفی، ۱۳۶۱: ۱).

«خوز» همچنین نام گروهی از مردم ایران باستان بوده که استرابو، جغرافی‌نگار یونانی، به نام Cossaei می‌خواند. این گروه نخست در کوهستان‌های شمال و شرق خوزستان ساکن بوده و مردمی جنگجو و دلیر بوده‌اند. خوزها در زمان اشکانیان از کوهستان پایین آمده و در دشت و جلگه سکونت اختیار کرده‌اند و آن سرزمین به نام ایشان «خوزستان» شناخته شده است (کسروی، و کاروند کسروی، ۱۳۵۲: ۱).

در دایره‌المعارف فارسی نیز آمده است: «خوزستان به معنای سرزمین خوزی‌ها یا هوزی‌هاست که شهر اهواز نیز از آن‌ها نام گرفته است.» (مصاحب، ۱۳۶۱: ۱/۹۲۵).
در دایره‌المعارف بریتانیکا نیز آمده است: «خوزستان به مفهوم سرزمین خوز است.» (۱۹۷۳: ۱۳/۳۳۷).

در ادبیات فارسی نیز بارها به سرزمین خوزی‌ها یا کشور خوزیان اشاره شده است:
وز آن پس سوی کشور خوزیان فراوان فرستاد سود و زیان (فردوسی)
همی رفت تا کشور خوزیان ز لشکر کسی را نیامد زیان (فردوسی)
خوز تا حد زیادی مطابق با سوز است. به همین سبب برخی محققان معتقدند که خوزیان همان سوزیان است. براساس این نظر، «خوزستان در ازمنه قدیم به سوزیان مشهور بود و از مناطق پرثروت کشور ایران محسوب می‌شود.» (دهخدا، ۱۳۴۷: ۱۴۰/۸۸۸).
خوز به معنای نیشکر نیز آمده است و خوزستان، یعنی هر ولایتی که شکرخیز باشد. در اصل، خوزستان طبق تعریفی که در کتاب حدودالعالم آمده، ولایتی شکرخیز است و براساس تحقیق و محاسبات بعضی از محققان، در اواخر سلطنت ساسانیان حدود

شانزده هزار هکتار از زمین‌های خوزستان زیر کشت بوده و سالانه نزدیک به ده هزار تن تولید داشته است. حتی گفته شده که در قرن اول هجری، از آنجا قلمه‌های نیشکر به نقاط مختلف جهان از جمله مصر برده شده است. در ادبیات فارسی نیز به شکر خوزستان اشاره شده است:

ز بس کز دامن لب شکر افشانند لشکر دامن به خوزستان برافشانند (نظامی)
به نازی قلب ترکستان دریده به بوسی دخل خوزستان خریده (نظامی)
قد رعناى تو و قامت سرو کشمیر لب شیرین تو و شکر خوزستان (نزاری قهستان)

پس از سقوط ساسانیان و ظهور اسلام، تحولی در نام خوزستان به وجود آمد. از قرن اول هجری قمری تا قرن سوم، عرب‌ها و ایرانیان هر جا که از خوزستان صحبت کرده‌اند، آن را به نام «اهواز» - که نام فارسی اصیل است و در کتب تاریخی به همین شکل (با حرف ه) ضبط شده - خوانده‌اند. تغییر این نام به «احواز» به هیچ وجه مستند نیست. کسروی نوشته است: «باید دانست که در آغاز اسلام عرب‌ها کشور خوزستان را اهواز نامیدند.» (کسروی، کاروند کسروی، ۱۳۵۲: ۲۳۸).

از قرن سوم هجری قمری، بار دیگر در کتاب‌های جغرافیایی و تاریخی به نام خوزستان برمی‌خوریم. این نام تا به امروز نام این قسمت از سرزمین ما می‌باشد. در اینجا برای نشان دادن این واقعیت تاریخی، تعدادی از متون کهن تاریخی و جغرافیایی (بیش از سی اثر) که از قرن سوم تا یازدهم هجری قمری نوشته شده و در آن‌ها نام خوزستان آمده است، معرفی می‌شود:

واژه خوزستان در کتاب‌های جغرافیایی

۱. ابن خردادبه در کتاب **المسالک و الممالک** (تألیف در قرن سوم هجری قمری)، از واژه خوزستان با عنوان نام استان جنوب غربی ایران یاد کرده است. وی می‌نویسد: «وکانت الفرس تقسط علی خوزستان و هی الاهواز...»
۲. استخری، جغرافیدان قرن چهارم، حدود یازده قرن پیش، در **مسالک الممالک** بارها واژه خوزستان را به عنوان نام سرزمین کنونی ایران به کار برده است. وی می‌نویسد:
شرق حدود خوزستان حد پارس و سپاهان است ... زمین خوزستان هامون است. آب‌های روان دارد. بزرگ‌تر رودی در خوزستان رود شوشتر است... در همه خوزستان هیچ جایی آبادن‌تر از مسرقان نیست... در خوزستان دریا نیست... در همه خوزستان کوه و ریگ نبود... در زمین خوزستان برف و یخ نبود... بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند.

همچنین استخری در کتاب خود چندین نقشه جغرافیایی ترسیم کرده که در آنها موقعیت جغرافیایی خوزستان با ذکر نام خوزستان مشخص شده است (استخری، ۱۳۴۷).
۳. ابن حوقل در **صورة الارض** - که بیش از هزار سال پیش تألیف کرده - بارها واژه خوزستان را نام استان کنونی ایران دانسته است:

میان خوزستان و حد فارس از سوی اصفهان رود طاب جاری است. غرب خوزستان روستای واسط... است ... سرزمین خوزستان در محلی مستوی و هموار قرار گرفته است ... درباره هوا و خاک خوزستان و تندرستی مردمان آن باید دانست که آب‌های پاکیزه و شیرین و جاری دارد ... همه قسم میوه در خوزستان هست... (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۲ و ۲۳)

در این کتاب نیز نقشه‌ای از خوزستان با ذکر واژه خوزستان ترسیم شده است.

۴. مقدسی در **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، در هزار سال پیش از واژه خوزستان با همین مشخصات امروزی آن یاد کرده است. وی با ذکر واژه «اقلیم خوزستان» موقعیت جغرافیایی این منطقه و آداب و رسوم مردم آن را توصیف کرده است.

۵. مسعودی در **مروج الذهب و معادن الجواهر** - که حدود هزارسال پیش نگاشته - با ذکر واژه خوزستان، موقعیت جغرافیایی آن را که همین موقعیت امروزی است، تشریح کرده است. وی در این مورد چنین می‌گوید: «من یک قسم از این مار را در بین شهرهای خوزستان ... بدیدم ... شهرهای خوزستان که همان کوره الاهواز است، هوای تیره دارد.» (مسعودی، ۱۳۵۶: ۳۳۷ و ۴۲۵)

۶. در **حدود العالم من المشرق الی المغرب** (تألیف در ۲۷۳ هـ ق) نیز چند بار نام خوزستان یادآور شده است؛ از جمله در این کتاب آمده است: «رام اورمزد شهری است بزرگ و خرم ... میان پارس و خوزستان ... شوش شهری است توانگر و جای بازرگانان و بارکده خوزستان است.» (۱۳۷ و ۱۳۸)

۷. ابودلف در کتاب خود به نام **الرساله الثانيه** از واژه خوزستان به عنوان نام سرزمین کنونی ایران یاد کرده است. وی می‌نویسد: «در خوزستان آثار تاریخی مربوط به دوره ساسانی بسیار است.» (ابودلف، ۱۳۴۲: ۸۹)

۸. محمد بن طوسی در **عجایب المخلوقات** (تألیف در نه قرن پیش)، از خوزستان با همین ویژگی‌های کنونی یاد کرده است: «خوزستان ولایتی است پر نعمت؛ اما هوای فاسد دارد... خوزستان زمینی است سهل و جوی‌ها روان دارد و آب را یخ نبندد.» (طوسی، ۱۳۴۵: ۲۱۵ و ۲۱۶)

۹. ابن بلخی در **فارس نامه** (تألیف در اواخر قرن ششم)، با ذکر واژه خوزستان موقعیت جغرافیایی آن را توصیف کرده است.
۱۰. یاقوت حموی در **معجم البلدان** (تألیف در قرن هفتم)، از خوزستان نام برده است.
۱۱. یاقوت حموی در کتاب دیگر خود، **برگزیده مشترک**، در مورد واژه خوز چنین بیان می‌کند: «نام همه بلاد خوزستان است و آن اقلیم پهناوری است.» (حموی، ۱۳۴۴: ۷۸)
۱۲. قزوینی در **آثار البلاد و اخبار العباد** که یکی از منابع مهم جغرافیایی قرن هفتم است، از خوزستان بارها یاد کرده است.
۱۳. حمدالله مستوفی در **نزهت القلوب** (تألیف در قرن هشتم)، در مورد خوزستان می‌گوید: «اهواز از اقلیم سیم است ... تمامت خوزستان بدان باز خوانند... حویزه ... بهتر از دیگر شهرهای استان خوزستان بود ... سوس... اولین شهری است که در خوزستان بنا کردند ... گوردانیال پیغمبر آنجاست.» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۴-۱۳۰)
۱۴. در **صورالاقالیم** (تألیف در قرن هشتم) از خوزستان چنین یاد شده است: «بعد از آن، وقتی در خوزستان وبایی در افتاد و بسیاری از مرد و زن بمردند.» (۱۳۵۳: ۵۹ و ۶۰)

واژه خوزستان در کتاب‌های تاریخی

۱۵. محمد بن جریر طبری در **تاریخ طبری** (اخبار الرسل و الملوک) (تألیف در یازدهم قرن پیش)، در موارد متعدد واژه خوزستان را ذکر کرده است: «گویند چند تن از فرزندان کیسه، جد اعلای کیخسرو و فرزندانشان در جنگ ترکان همراه وی بودند؛ از جمله کی‌آرش، پسر کیسه، شاه خوزستان و نواحی بابل مجاور آن ...» (طبری، ۱۳۶۲: ۲/ ۴۳۲)
۱۶. ابوالحسن مسعودی در **التنبیه و الاشراف** که بیش از هزار سال پیش نگاشته شده، واژه خوزستان را ثبت کرده است (مسعودی، ۱۳۴۹: ۱۰۳).
۱۷. محمد بن عبدالجبار در **تاریخ یمینی** (تألیف در قرن پنجم)، خوزستان را قسمتی از سرزمین فعلی ایران دانسته است: «فخرالدوله... (دیلمی) آهنگ محاربت برادرزاده خویش، بهاءالدوله بن عضدالدوله، کرد... و با لشکری جرّار روی به خوزستان نهاد.» (عبدالجبار، ۱۳۴۵: ۳۷۲-۳۶۸)
۱۸. خواجه نظام‌الملک در **سیاست‌نامه** (تألیف در قرن پنجم)، خوزستان را بخشی در جنوب ایران دانسته است. وی در مورد جنگ یعقوب لیث با خلیفه عباسی

می‌نویسد: «چون خلیفه قوت گرفت، لشکر را بفرمود تا جمله جمله بردند و یعقوب لیث به اول جمله شکست شد و به هزیمت سوی خوزستان رفت.» (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۲)

۱۹. در **مجمل التواریخ و القصص** (تألیف در اوایل قرن ششم)، در صفحات متعددی «خوزستان» قسمتی از سرزمین جنوبی ایران تلقی شده است. در این کتاب در مورد دانیال نبی چنین آمده است: «چنین روایت کنند در کتاب سیر که بخت‌النصر به شهر شوش دار، از نواحی خوزستان بوده است و او را نبی یاد کنند.» (۱۳۱۸: ۴۳۶)

۲۰. محمد بن رواندی در **راحة الصدور و آیه السرور** (تألیف در قرن ششم)، از خوزستان و شهرهای آن یاد کرده است. وی در مورد جنگ بین طغرل، پسر ملکشاه، با برادرش می‌نویسد: «میان او و برادرش، مسعود، چند بار مصاف بود. در هزیمت جانب خوزستان می‌رفت. خواجه قوام‌الدین درگزینی را که وزیر او بود، بر در لیشر بیابویخت، که سرگردانی خویش همه از او می‌دانست.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۰۸ و ۲۰۹)

۲۱. ابن اثیر در **الکامل فی التاریخ** (تألیف در قرن هفتم)، بارها به خوزستان با عنوان قسمتی از سرزمین جنوبی ایران اشاره کرده است.

۲۲. نورالدین محمد زیدی نسوی در **سیر جلال‌الدین یا تاریخ جلالی** (تألیف در قرن هفتم)، از خوزستان با عنوان سرزمین جنوبی ایران یاد کرده است: «چون سلطان بر برادر خود غیاث‌الدین مستولی شد و او را همچون یکی از امرای تابع امر و رأی خود گردانید، به خوزستان رفت.» (زیدی نسوی، ۱۳۶۶: ۹۸)

۲۳. علاء‌الدین عطاملک جوینی نیز در **جهانگشای جوینی** (تألیف در قرن هفتم)، بارها از خوزستان نام برده است.

۲۴. در **تاریخ شاهی قراختایان** (تألیف در قرن هفتم)، از خوزستان چنین نام برده شده است: «حاجی محمد سنبادگانی یکی از صلحا و تجار بود. حکایت کرد که در شهور ششصد و یک به شوشتر خوزستان رسیدم ...» (۱۳۵۵: ۱۱۶)

۲۵. صفی‌الدین محمد بن علی در **تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی** (تألیف در قرن هفتم)، از خوزستان و شهرهای آن یاد کرده است. وی می‌نویسد: «ناصرالدین از فرزند خود دو پسر داشت که بلاد خوزستان را تیول آن‌ها کرده بود.» (صفی‌الدین محمد بن علی، ۱۳۵۰: ۹۸)

۲۶. خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی در **جامع التواریخ** (تألیف در قرن هشتم)، از

- خوزستان با عنوان سرزمینی در جنوب ایران نام برده است. وی در مورد حسن صباح می‌نویسد: «هفده ماه به قاهره معزیه بود و هفده ماه به اسکندریه و در دریا سرگردان و از آنجا به راه بغداد و خوزستان به اصفهان آمد.» (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۰۳)
۲۷. حافظ ابرو در ذیل **جامع التواریخ رشیدی** از خوزستان سخن گفته، می‌نویسد: «امیر شیخ حسن ایلکانی با جهان تیمورخان و لشکرهای بغداد و عراق عرب و دیار بکر و خوزستان بر عزم رزم ایشان آهنگ آذربایجان کرده بود...» (ابرو، ۱۳۵۰: ۲۰۸ و ۲۰۹)
۲۸. فخرالدین ابوسلیمان داوود بن تاج‌الدین البناکتی در **تاریخ بناکتی** (تألیف در قرن هشتم)، از خوزستان نام برده، می‌نویسد: «دانیال در ناحیت سوس از خوزستان وفات یافت.» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۱)
۲۹. حمداله مستوفی در **تاریخ گزیده** (تألیف در قرن هشتم)، از خوزستان سخن گفته، آن را قسمتی از سرزمین ایران دانسته است. او در مورد دانیال نبی می‌گوید: «مدتی بنی اسرائیل را رهنمود کرد، پس به ولایت خوزستان رفت و در آنجا درگذشت.» (مستوفی، ۱۳۴۹: ۵۲)
۳۰. ابوالعباس معین‌الدین احمد شیرازی در **شیرازنامه** (تألیف در قرن هشتم)، درباره خوزستان چنین یادآور شده است: «میان مردآویج و وشمگیر و عمادالدوله مصالحت رفت، و از اصفهان به عمادالدوله استخلاص یافت و از اصفهان عزم خوزستان کرد و مسخر گردانید.» (شیرازی، ۱۳۵۰: ۴۷)
۳۱. ابن خلدون در **مقدمه**، بارها از خوزستان نام برده است.
۳۲. شرف‌الدین علی یزدی در **ظفرنامه** (تألیف در قرن نهم)، از خوزستان نام برده، می‌نویسد: «امیر حاجی سیف‌الدین از راه یزد عازم درگاه علم‌پناه گشت و شاهزاده تمامی خوزستان و لرستان و آن نواحی را در تحت ضبط آورد.» (یزدی، ۱۹۷۲: ۶۰۲)
۳۳. شجاع در **انیس الناس** (تألیف در قرن نهم)، می‌نویسد: «لاجرم اشتغال بر این تدبیر سبب آن شد که مملکت خوزستان بی مزاحم و بی مشوش شد و بصره و جزایر نیز مسخر گشت.» (شجاع، ۱۳۵۰: ۳۸۴)
۳۴. فصیح‌الدین احمد بن محمد در **مجمل التواریخ** (تألیف در قرن نهم)، چندین بار نام خوزستان را به کار برده است.
۳۵. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی در **مطلع السعدین و مجمع البحرین** (تألیف در قرن نهم)، خوزستان را قسمتی از سرزمین ایران ثبت کرده است. وی می‌نویسد:

«امیر شیخ حسن بزرگ با جهان تیمورخان و لشکرهای بغداد و عراق عرب و دیاربکر و خوزستان بر عزم رزم ایشان به حدود چغتو رسیدند.» (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱۵۵)

۳۶. خواندمیر در **حبیب السیر فی اخبار افراد بشر** (تألیف در قرن دهم)، درباره خوزستان چنین نگاشته است:

ایالت بلاد فارس و ارجان متعلق به صمصام الدوله باشد و در عراق عرب و خوزستان بهاءالدوله پادشاهی نماید.

همچنین می نویسد:

که چون در ایام حکومت متوکل در بعضی قرای اهواز و خوزستان شخصی وفات یافته، چون جنازه او را برگرفتند مرغی بر آن نشست و به زبان خوزی گفت که ایزد تعالی این میت را و هر که به جنازه او حاضر گشته همه را بیامرزد.

(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۷۱ و ۴۳۲)

۳۷. حسن بیگ روملو در **احسن التواریخ** (تألیف در قرن دهم)، بارها نام خوزستان را قید کرده است.

۳۸. امیر شرف خان بدلیسی در **شرفنامه** (تألیف در قرن یازدهم)، از خوزستان با عنوان قسمتی از سرزمین کنونی ایران یاد کرده است: «حسام الدین شوهلی، از ترکان اقشری، تابع سلجوقیان حاکم آن دیار و بعضی از خوزستان بود.» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۷)

۳۹. در کتاب **درة نادره** تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی نیز از خوزستان چنین یاد شده است: «آن ملک دلپذیر را که اصل خوزستان بود.»

استدلال کشورهای عربی برای تغییر هویت

نویسندگان عرب برای جعل هویت ایرانی خوزستان به نوشته لایارد استناد می کنند. آن‌ها ادعا می کنند که بر اساس نوشته وی، ساحل شرقی اروند رود و مردم آن تحت کنترل دولت عثمانی بوده اند و این سرزمین قسمتی از بین‌النهرین (عراق) به شمار می رفته است. لایارد فردی انگلیسی است که در حدود سال ۱۸۴۰ در ظاهر به عنوان پژوهشگر و شرق شناس و در باطن جاسوس انگلیس در ایران مشغول فعالیت بوده است. وی از جانب وزارت خارجه انگلیس مأموریت داشت تا طرحی برای جداسازی استان خوزستان از ایران تهیه کند. در سال ۱۸۳۷ که محمدشاه مشغول محاصره هرات بود، انگلستان برای وادار کردن وی به ترک محاصره هرات علیرضا پاشا، حاکم بغداد، را تشویق نمود که به خرمشهر حمله کند. وی در این حمله خرمشهر را ویران کرد.

دولت ایران به دولت عثمانی اعتراض نمود. پاسخ دولت عثمانی و انگلیس این بود که بندر «محمره» از توابع بصره و بغداد و ملک عثمانی است و دولت عثمانی رعیت خود را تنبیه کرده؛ اگر ثابت کردید که (محمره) از ایران است، آن‌گاه از ترضیه گفت‌وگو کنید. برای اثبات این ادعا، لایارد از طرف استرانفورد کانینگ، سفیر انگلستان در عثمانی، مأمور شد تا گزارشی در مورد جعل هویت ایرانی خوزستان تهیه نماید. لایارد می‌نویسد: «من به این کار خیلی علاقه‌مند بودم و تاریخ آن قسمت‌ها را خوب می‌دانستم و تمام قبایلی را که در آنجاها سکنی داشتند می‌شناختم و به اوضاع و احوال آن‌ها آشنا بودم.» او در گزارشی که در این مورد تهیه کرده، نوشته است:

تحقیقات من طبق اسناد و مدارک و نقشه‌های طرفین بود که در اختیار من گذاشته بودند و نتیجه‌اش این بود که ادعای دولت عثمانی به قسمت ساحلی یسار شط‌العرب و محمره صحیح می‌باشد. دولت ایران فقط اسماً بر این نواحی تملک دارد. برعکس، تملک دولت عثمانی رسمی بوده و مورد تصدیق می‌باشد. در این نواحی قبایل اعراب مسکن دارند. این قبایل تقریباً نیمه‌مستقل می‌باشند. گاهی مطیع دولت ایران‌اند و گاهی احکام باب عالی را اطاعت می‌کنند (محمود، ۱۳۶۷: ۵۰۱/۲)

یکی از نویسندگان عرب نیز درباره‌ی جعل هویت ایرانی خوزستان چنین اظهار می‌کند:

ساحل شرقی شط‌العرب از زمان‌های قدیم صرفاً ناحیه‌ای عربی بوده است. اکثریت جمعیت آن عرب و زبان آن‌ها عربی بوده است. در این سرزمین سلسله‌های عرب، مانند مشعشعیان، بنی‌کعب و سرانجام امرای محمره (خرمشهر) که به وسیله‌ی رضا شاه در ۱۹۲۵ سرنگون شدند، حکومت می‌کرده‌اند. تا سال ۱۹۲۵ حدود ۹۹ درصد جمعیت آن عرب بود. اما این درصد در نتیجه‌ی مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان به این منطقه و سیاست ایرانی کردن آن تغییر کرده است. خصوصیت عربی منطقه از دلایلی است که ما آن را «عربستان» بنامیم. نام جدید «خوزستان» به وسیله‌ی ایرانیان بر آن نهاده شده و همیشه بدان شناخته شده است. این تغییر نام به خوزستان در ۱۹۲۵ انجام شد. استفاده از نام جدید فقط توسط مقامات رسمی صورت می‌گیرد، در حالی که نام عربستان هر روز توسط مردم منطقه و مردم سایر نقاط ایران استفاده می‌شود (صفوت، ۱۹۸۴: ۲۰).

به طور کلی نویسندگان عرب برای جعل هویت ایرانی خوزستان به موارد زیر استناد می‌کنند:

۱. احکامی که پادشاهان عثمانی در زمان‌های مختلف برای منصوب کردن اشخاص به حکومت محمره و نواحی اطراف آن صادر کرده‌اند.

۲. قبایل عرب ساکن «عربستان» خوزستان از والی بصره که از سوی دولت عثمانی انتخاب می‌شد، پیروی می‌کرده‌اند (ایزی، ۱۹۸۱: ۱۱۴).

نویسندگان عرب برای اثبات ادعای خود، حتی یک نمونه از احکام و اسناد رسمی را ذکر نمی‌کنند؛ چرا که اسناد و شواهد تاریخی خلاف ادعای این نویسندگان را ثابت می‌کند. بر اساس این اسناد و شواهد تاریخی، شیوخ یادشده همیشه تحت حاکمیت ایران بوده و از طرف دولت ایران منصوب می‌شده‌اند. آن‌ها همیشه هواداری خود را از دولت ایران نشان داده و مالیات‌های خود را به دولت ایران می‌پرداخته‌اند. برای اثبات این موضوع به بازخوانی حکومت مشعشعیان و کعبیان در خوزستان می‌پردازیم.

مشعشعیان و حکومت خوزستان

در زمان مشعشعیان که مصادف با سلسله صفویان است، خوزستان به دو بخش تقسیم شده بود که یکی بخش شرقی و دیگری بخش غربی بود. بخش شرقی خوزستان که قسمت عمده این استان را در بر می‌گرفت به طور مستقیم زیر نظر صفویان اداره می‌شده است؛ اما بخش غربی آن (هویزه) که از نظر وسعت بسیار محدود و کوچک بود، تحت حکومت مشعشعیان قرار داشت. امرای مشعشعی از سوی پادشاهان صفوی منصوب می‌شده‌اند و این وضعیت تا آخر سلسله صفوی پا برجا بوده است. حال، چگونگی حکومت مشعشعیان بر خوزستان به تفصیل بررسی می‌شود.

زمانی که شاه اسماعیل سلسله صفوی را پایه‌گذاری کرد، رئیس مشعشعیان شخصی به نام فیاض بود که چون خود را خدا خوانده بود، شاه اسماعیل از وی بیزار شد، او را از قدرت برکنار کرد و به جای او یکی از سران قزلباش را به حکومت بخش غربی خوزستان منصوب نمود. اما پس از مدتی مجدداً یکی از مشعشعیان به نام سید فلاح را به حکومت این منطقه گماشت (کسروی، ۱۳۶۲: ۴۳). رسم صفویان این بود که هر ایلی را که در یک ولایتی ساکن بود، حکومت آن ولایت را به آن ایل می‌دادند. بر اساس همین رسم، حکومت بخش غربی خوزستان در خاندان سید فلاح موروثی شد و بعد از وی پسران و برادران وی بر آنجا حکومت می‌کردند. فلاح و پسرانش هم فرمانبردار پادشاهان صفوی بودند. بین مشعشعیان و صفویان وصلت‌های خانوادگی نیز صورت می‌گرفته است؛ برای مثال شاه عباس خواهر خود را به ازدواج سیدناصر در آورده بود. وی فرزند سیدمبارک بود که در دربار شاه عباس زندگی می‌کرد. در آن زمان برای ابراز وفاداری، رسم بر این بود که حکام محلی یکی از فرزندان خود را به دربار ایران

می فرستادند. شاه عباس برای سیدناصر سالانه چهارصد تومان مقرری تعیین کرده بود. بعد از مدتی هم او را به حکومت ساوه منصوب کرد. شاه عباس به سیدمبارک هر ساله هدایای گرانبهایی می داد. سیدمبارک نیز در مقابل هر سال پانزده رأس اسب عربی برای شاه عباس هدیه می فرستاد. پس از درگذشت مبارک، شاه عباس اجازه داد که سیدناصر به خوزستان غربی رفته، حکومت آنجا را در دست گیرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۳-۴۴).

سیدناصر با زهری که سیدراشد به او خورانید درگذشت. پس از سیدناصر سیدراشد که پسرعموی او بود، به فرمان شاه عباس به حکومت هویزه منصوب شد؛ اما دوران فرمانروایی او کوتاه بود و در سال ۱۰۲۹ کشته شد. پس از مرگ سیدراشد بین مشعشعیان و عشایر هویزه بر سر فرمانروایی اختلاف روی داد. گروهی طرفدار سیدطهماسب و گروهی نیز طرفدار شیخ عبدالله لقمان بودند. عبدالله لقمان هواخواه صفویان بود. این مسئله سبب شد که شاه عباس هیچ یک از این دو نفر را به حکومت منصوب نکند. شاه عباس سیدمنصور برادر سیدمبارک را - که به فرمانروایی استرآباد منصوب کرده بود - از آنجا فراخواند، او را مأمور حکومت خوزستان کرد و لقب خانی به او بخشید (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۴ و ۶۵). شاه عباس در سال ۱۰۳۲ که قصد داشت به عراق حمله کند، از سیدمنصور خواست تا با سپاه خود به او بیوندد؛ اما وی از این امر خودداری کرد. در نتیجه شاه عباس سیدمحمد، پسر سیدمبارک را که مدت ها در دربار شاه به سر می برد، به والیگری خوزستان منصوب کرد، سپس از امامقلی خان، فرمانروای فارس، خواست تا با سپاه خود سیدمحمد را همراهی کند. سیدمنصور شکست خورد و فرار کرد. برخی نوشته اند که امامقلی با سیدمحمد روابط خانوادگی داشت. وی دختر خود را به همسری سیدمحمد درآورده بود و دختر سیدمبارک را به زنی گرفته بود. به هر حال سپاه امامقلی مدت ها در هویزه ماند. از این زمان رسم بر این شد که همواره سپاهی از قزلباش ها در هویزه مستقر باشد (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۶). در سال ۱۰۳۷ که امامقلی عازم فتح بصره شد، سیدمحمد خان، والی هویزه، نیز او را در این لشکرکشی یاری نمود (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۸). وقتی بصره در محاصره بود، شاه عباس در گذشت و شاه صفی جانشین او شد. شاه صفی به امامقلی خان دستور داد که به پایتخت باز گردد، سپس دستور داد امامقلی خان را به همراه پسرانش کشتند.

از سوی دیگر سیدمنصور که از امامقلی خان و سیدمحمد شکست خورده و فراری بود، به دربار شاه صفی به اصفهان رفت و از او برای رسیدن به فرمانروایی هویزه کمک خواست. شاه صفی به دلیل روابط خویشاوندی سیدمحمد با امامقلی خان از وی به

شدت بیزار بود. به همین دلیل سیدمنصور را به گرمی در دربار خود پذیرفت و او را به فرمانروایی هویزه منصوب کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۹). پس از آن سیدمنصور سیدمحمد را دستگیر و کور کرد. در سال ۱۰۵۳ میان سیدمنصور و پسرش سیدبرکه بر سر حکومت زد و خورد روی داد. در نتیجه شاه عباس دوم منصور را به اصفهان خواسته، او را به مشهد فرستاد و پسر او، سیدبرکه را به فرمانروایی هویزه انتخاب کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۹). سیدبرکه مرد بسیار دلیری بود؛ اما پس از رسیدن به حکمرانی به خوشگذرانی پرداخت و مردم را آزار و اذیت کرد. شاه عباس او را بر کنار کرد و به نزد پدرش، منصور، به مشهد فرستاد و به جای او نیز سیدعلیخان را به حکمرانی هویزه منصوب کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۷۰). سیدعلیخان و طرفداران او نیز مرتب مردم را آزار می‌دادند، به طوری که آن‌ها چند بار بر او شوریدند. به ناچار پادشاه صفوی او را بر کنار و منوچهرخان، حاکم لرستان، را به فرمانروایی هویزه منصوب کرد. اما دوران فرمانروایی منوچهرخان کوتاه بود و وی پس از مدتی مجدداً به لرستان برگشت. پادشاه صفوی دوباره سیدعلیخان را که در اصفهان اقامت داشت، به فرمانروایی هویزه گماشت (کسروی، ۱۳۶۲: ۷۲). این بار نیز سیدمنصور و پسرانش بنای بدرفتاری را با مردم گذاشتند. سیدعلیخان سرانجام در سال ۱۰۸۸ درگذشت. پس از او یکی از فرزندان او به نام حیدر که در اصفهان در دربار شاه بود، از شاه حکمرانی هویزه را درخواست نمود و شاه نیز با آن موافقت کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۸۴). پس از مرگ حیدر بین پسران و برادران وی برای حکمرانی اختلاف روی داد. هر کدام از شاه صفوی درخواست حکمرانی می‌نمودند تا اینکه پادشاه صفوی سیدعبدالله، برادر حیدر را که در مشهد اقامت داشت، برای حکومت هویزه انتخاب کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۸۶) که وی نیز در ۱۰۹۷ درگذشت. پس از او پادشاه صفوی سیدفرج‌الله، برادر او را به فرمانروایی هویزه برگزید. وی یکی از حاکمان معروف هویزه بود که به دستور شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۹ بصره را تصرف کرد (کسروی، ۱۳۶۲: ۸۶). پس از او چند نفر دیگر نیز از طرف پادشاهان صفوی بر هویزه حکومت کردند تا اینکه نادر شاه مشعشعیان را به دلیل همکاری با افغان‌ها و خیانت به وطن بر انداخت. نادر همچنین دو بخش خوزستان را با هم یکی کرد. در مورد مشعشعیان به طور کلی باید گفت که:

۱. آن‌ها همانند صفویان شیعه‌مذهب بودند و با مردم ایران همبستگی مذهبی داشتند؛ از این رو بود که به شدت مورد توجه صفویان قرار داشتند.
۲. در زمان صفویان رسم بر این بود که رؤسای عشایر هر محل را به حکومت همان

- محل منصوب می‌کردند. این مسئله در مورد مشعشعیان نیز صادق بود و شیوخ مشعشعیان از جانب پادشاهان صفوی به حکومت منصوب می‌شده‌اند.
۳. مشعشعیان بر بخش غربی خوزستان که بخش کوچکی بوده و شامل هویزه و اطراف آن می‌شده، حکومت می‌کرده‌اند.
۴. شیوخ مشعشعیان برای جلب نظر پادشاهان صفوی برای انتصاب به حکومت هویزه، هدایای گرانبهایی می‌داده‌اند. علاوه بر آن برای نشان دادن وفاداری به دولت ایران، همواره یکی از پسران ارشد آن‌ها در دربار صفوی ساکن بوده است.
۵. در مواردی که شیوخ مشعشعیه از دولت مرکزی نافرمانی می‌کرده‌اند، احضار، و به مشهد فرستاده می‌شده‌اند.
۶. امرای مشعشعیه گاه از جانب پادشاهان صفوی به فرمانروایی سایر شهرهای ایران نیز منصوب می‌شده‌اند.

کعبیان و حکومت خوزستان

کعبیان پس از ورود به خوزستان، در محلی به نام قبان ساکن شدند. قبان آبادی کوچکی در جنوب خوزستان در کنار دریا بین معشور و دهانه بهمن شیر بوده است. در زمان ورود کعبیان به خوزستان دسته‌هایی از ایل افشار در خوزستان و کهکیلویه ساکن بوده و از طرف دولت مرکزی این مناطق را اداره می‌کرده‌اند. یکی از معروف‌ترین و قدرتمندترین رؤسای عشایر کعب شیخ سلیمان است. وی از شورش داخلی ایران بعد از مرگ نادر شاه افشار استفاده نموده، بر وسعت قلمرو خود افزود و بخش‌هایی از خاک عثمانی را در غرب اروندرود تصرف کرد. وی همچنین برای توسعه و آبادانی منطقه تلاش بسیار کرده، سدی بر روی رود کارون بنا نمود. در حالی که ایران در هرج و مرج و ناامنی بعد از مرگ نادر فرو رفته بود، بر اثر تلاش‌های وی در خوزستان آرامش و امنیت کامل برقرار بود. در زمان کریم‌خان زند، انگلستان تصمیم گرفت شیخ سلیمان را سرکوب کند؛ اما کریم‌خان زند مانع این امر شد و عشایر کعب را تابع حکومت ایران اعلام نمود. در لشکرکشی کریم‌خان زند به بصره و تصرف این شهر، عشایر عرب کعب با کریم‌خان همکاری کردند (دلدم، ۱۳۶۳: ۱۰۹).

به هنگام تعیین سرحدات ایران و عثمانی نیز عشایر کعب بار دیگر وفاداری خود را به دولت ایران نشان دادند. دولت عثمانی تلاش بسیار کرد تا رؤسای عشایر کعب را به سوی خود جلب کند؛ به همین سبب درویش‌پاشا، نماینده عثمانی در کمیسیون تعیین

مرزهای ایران و عثمانی، به شیوخ کعب نامه نوشت و معافیت ده سال از مالیات را به آنها وعده داد. فارس خان پیشنهاد او را رد کرد و خود را فرمانبردار پادشاه ایران دانست. سعی درویش پاشا در مورد رئیس کعب نیز بدون نتیجه ماند (آدمیت، ۱۳۴۸: ۵۸۱). محمد تقی سپهر در این مورد می‌نویسد:

درویش پاشا به اغوای مردم کعب پرداخت و ایشان را به مواعید عرقوی تحریض داد که خویشن را از تبعه دولت آل عثمان بخوانند تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنم. با این همه مشیرالدوله ده هزار تومان بر خرج ایشان بیفزود و آن جماعت بدین شناعت رضا نداده، خود را به کذب به دولت بیگانه نبستند و همچنان شش هزار تومان بر شهر هویزه خراج نهاده، ۱۲۰۰ دینه و قریه که درویش پاشا به دروغ منسوب به اراضی دولت آل عثمان می‌دانست، کذب او را مدلل کرد و مسجل داشت (سپهر، ۱۳۳۷: ۴۸/۳).

مشیرالدوله نیز در مورد پیروی عشایر کعب از دولت ایران و پرداخت مالیات به این دولت می‌گوید:

اما عشیرت کعب... با تحقیق از عهد کریم خان مغفور [کریم خان زند] تا حال تابع و خدمتکار این دولت علیه... بوده و هستند و اراضی مسکونه متعلقه آنها از یک طرف به بهبهان و از طرف آخر به شوشتر و از طرفی به هویزه و از طرفی به شط العرب و بحر فارس محدود و تقریباً سیصد فرسخ مربع می‌شود... تا اوان حکومت معتمدالدوله در کرمانشاهان عشیرت کعب تابع فارس بود و سالی سه هزار تومان مالیات به دیوان اعلی می‌داد. به خاطر مرحوم معتمدالدوله اولیای دولت علیه کعب را با رامهرمز از فارس منتزع و جزء کرمانشاهان و ابواب جمعی معتمدالدوله نمودند. همچنین سه هزار تومان مالیات را چنان که اکنون نیز در دفتر همایون متداول است، به جمع آن مرحوم منظور داشتند... فدوی هم علاوه بر آن بدون آنکه صدایی بلند شود، یک هزار تومان مالیات آنها را به سیزده هزار تومان قرار داده، تمسک از شیخ المشایخ کعب گرفته، تسلیم حاکم نمود که تا امروز هر ساله همان سیزده هزار تومان مالیات معمول و متداول است (مشیرالدوله، نسخه خطی).

افزایش مالیات عشایر خوزستان نه فقط مانع وفاداری آنها به دولت ایران نشد، بلکه شیوخ عشایر عرب خوزستان نامه‌هایی نیز در اظهار اطاعت به دولت ایران نوشتند. امیرکبیر از آنان دلجویی کرده، برای تمام شیوخ و والی هویزه جبه و شال و خلعت فرستاد و قسمتی از مالیات باقی مانده از سال‌های گذشته آنها را بخشید. امیرکبیر در نامه‌ای که به مشیرالدوله نوشت، از مراتب فرمانبرداری عشیره کعب اظهار خشنودی

کرد: «... الحق عشیره مزبوره رعیت خوب شاهنشاه دین پناه هستند و شما باید آن‌ها را از الطاف و اعطاف خدیوانه زیاده از حد مستظهر و امیدوار نمایید.» (آدمیت، ۱۳۴۸: ۵۸۱)

در زمان جنگ ایران و انگلیس (۱۸۵۷) شیخ جابرخان، رئیس کعب، با نیروهای انگلستان مردانه جنگید و دین وطن پرستی را در برابر ایران به جای آورد. خطاب او به برخی از فراریان جنگ که «مرا پیش قبایل عرب سرشکسته نکنید»، تأییدی است بر وفاداری او در انجام وظیفه مرزداری (طباطبایی، ۱۳۴۳: ۵۴). وقتی خانلرمیرزا، حاکم خوزستان و فرمانده نیروهای ایران، مرعوب شده، قصد فرار داشت، حاجی جابرخان سعی کرد از فرار او جلوگیری کند. از او می پرسد که چرا می رود؟ «حکایتی نشده، از قشون ما چندان تلف نشده». هر چه حاجی جابر اصرار ورزید که نروید و بایستید، فایده‌ای نداشت. سرانجام حاجی گریه کرد که مرا در میان عرب بدانم ساختید، دیگر نمی توانم در میان عرب زیست کنم. پس از جنگ، ناصرالدین شاه از زحمات و فداکاری‌های او قدردانی کرده، وی را از درجه «میرپنجگی» به مرتبه «سرتیپ اول» رسانید. ذکر این نکته هم ضروری است که وی پرچم ایران را بر بالای اقامتگاه خود برافراشته بود.

پس از شیخ جابر پسرش شیخ مزعل جانشین او شد. «مزعل نیز همچون پدرش همیشه از خود هواداری دولت نشان می داد.» به نوشته لرد کرزن «پرچم ایران برفراز اقامتگاه وی در اهتراز بوده است» (کرزن، ۱۳۶۷: ۳۹۵). به همین دلیل ناصرالدین شاه لقب «معزالسلطنه» و رتبه «امیرتومانی» نظام را به او اعطا کرد و فرماندهی توپخانه و نیروهای مسلح در خرمشهر را نیز به او واگذار نمود. همچنین مسئولیت جمع‌آوری مالیات عشایر قصبه تا بصره و اهواز تا خرمشهر و پرداخت به دولت یا حاکم خوزستان به او واگذار شده بود. به نوشته کوزنتسوا میزان مالیاتی که دولت ایران از استان خوزستان، در سال ۱۲۸۵-۱۲۸۴ هـ.ش (۱۸۶۸-۱۸۶۷ م.) دریافت کرده، دویست هزار تومان است (کوزنتسوا، ۱۳۵۸: ۱۱۸).

پس از اینکه شیخ خزعل در سال ۱۸۹۷/۱۱۳۵ م. جانشین برادرش شد، مظفرالدین شاه هر عنوان و سمتی را که شیخ جابر و شیخ مزعل داشتند، شامل حکمرانی خرمشهر و مرزبانی آنجا و لقب «معزالسلطنه و درجه امیرتومانی، همه را به شیخ خزعل بخشید. همچنین در سال‌های بعد، دولت ایران لقب سردار اقدس به او داد و درجه او را نیز از امیرتومانی به رتبه امیر نویانی ترقی داد. کار شیخ خزعل هر روز بالا می گرفت؛ به طوری که حکمرانی او در خرمشهر و شادگان از حکومت خوزستان جدا بود و وی

یکسره با تهران ارتباط داشت. پس از مدتی حکمرانی اهواز را نیز به او بخشیدند و در سال ۱۳۱۹ به فرمان شاه زمین‌های این سوی کارون را که خالصه دولت بود، با چند دهکده به او واگذار کردند. علاوه بر آن، میرزا علی‌اصغر خان اتابک فرمان شیخی فلاحیه را نیز به نام شیخ خزعل از شاه گرفته، برای او فرستاد. به این ترتیب، شیخ خزعل بر تمام کعبیان خوزستان سروری یافت. جیمز بیلی فریزر در مورد خزعل می‌نویسد: «پرچم ایران را بر می‌فرازد و سعی می‌کند روابط حسنه با دولت ایران داشته باشد.» (کاظم‌زاده، ۱۳۴۵: ۴۰۸)

شیخ هر سال به هویزه سفر می‌کرد و در آنجا همگی مشایخ به نزدش آمده، مالیات یک‌ساله خود را به او می‌پرداختند. وی نیز خلعتی به ایشان می‌بخشید. شیخ خزعل مالیات خود را یکسره به دولت ایران می‌پرداخت. ارنولد ویلسن که در آن زمان رئیس شرکت نفت در خوزستان بود، در مورد شیخ خزعل می‌نویسد: «وی خدمتگذار دولت مرکزی است و مالیات خود را به موقع کاملاً می‌پردازد.» (محمود، ۱۳۶۷: ۸/۳۷۷)

از اوایل قرن بیستم بنا به دلایلی بر قدرت شیخ خزعل بسیار افزوده شد: اول اینکه حکومت مرکزی - که فاقد ارتشی نیرومند بود - گرفتار قیام مشروطت شده بود و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد؛ دوم اینکه چون امنیت و تجارت هند نیازمند آرامش در خلیج فارس و خوزستان بود، بنابراین همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت؛ سوم اینکه با کشف و استخراج نفت در خوزستان در سال ۱۹۰۸، دولت انگلستان در صورتی می‌توانست از میدان‌های نفتی تازه کشف شده بهره‌داری کند که شیخ خزعل را تحت حمایت خود بگیرد. به همین سبب انگلستان دو قرار داد یکی در اکتبر ۱۹۱۰ و دیگری در نوامبر ۱۹۱۴ با شیخ منعقد نمود. در این قراردادها گفته شده بود که «انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد، به نحوی که راه حل رضایت‌بخشی در صورت هر گونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورد.» (لورن، ۱۳۶۳: ۵۸) به دنبال آن شیخ خزعل خود را امیر «عربستان» خواند و در صدد جدایی خوزستان از ایران برآمد. سردار سپه ابتدا خزعل را به اطاعت خواند؛ اما وی نپذیرفت. سردار سپه برای برکناری شیخ وارد خوزستان شد و شیخ خزعل به ناچار و به دنبال قطع حمایت انگلستان از وی، تسلیم، و به تهران فرستاده شد.

شیخ خزعل به دلیل ظلم و ستم زیادی که به مردم خوزستان می‌کرد، از حمایت مردم برخوردار نبود. به همین دلیل به سادگی بساط فرمانروایی او متلاشی شد. عباس اسکندری درباره او می‌نویسد: «اصولاً خزعل شخص بدنام و ستمکاری بود این شخص

برادر خود را کشته بود.» (اسکندری، ۱۳۶۱: ۹۱) بین خزعل و مزعل کینه و دشمنی شدیدی وجود داشت. خزعل یک بار تلاش کرده بود مزعل را بکشد؛ اما موفق نشده بود. این مسئله سبب بدنامی خزعل شده بود و او همواره از انتقام‌گیری مزعل نگران بود. اما قبل از اینکه مزعل برادر خود را بکشد، خزعل او را کشت. نحوه کشتن مزعل به این ترتیب بود که خزعل او را به میهمانی شام دعوت کرد و پس از صرف شام، هنگامی که مزعل می‌خواست سوار کشتی شود، همدستان خزعل او را با شلیک گلوله از پای در آوردند. شیخ خزعل فردی عیاش و خوشگذران بود و پانزده زن داشت (کرزن، ۱۳۶۷: ۲/۳۹۷). وی برای گرفتن مالیات فشار زیادی به مردم خوزستان وارد می‌کرد. وی می‌بایست سالانه چهل هزار تومان بابت مالیات بخش عمده خوزستان که به عهده وی بود، به دولت می‌پرداخت. چنان که در خوزستان مشهور است، از مردم پنج و شش برابر آن مالیات می‌گرفته است (کسروی، و کاروند کسروی، ۱۳۵۲: ۲۲۸). به دلیل همین ستم‌ها و فشارهایی که بر مردم تحمیل می‌کرد، برکناری وی با استقبال مردم خوزستان رو به رو شد.

حزب بعث عراق و خوزستان

یک سال از به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق نگذشته بود که صالح مهدی عماش، معاون نخست وزیر و وزیر کشور عراق اظهار داشت:

عراق هرگز به طور جدی در مورد شط‌العرب با ایران اختلاف نداشته است. شط‌العرب جزئی از خاک عراق است. اختلاف در مورد عربستان بوده که قسمتی از خاک عراق است و در دوره قیمومت خارجی ضمیمه ایران شده و بر خلاف خواست مردم عراق اهواز نامیده می‌شود (چوبین، و سپهر، ۱۹۷۴: ۱۸۸).

در همین زمان تلویزیون بصره بخشی از اخبار خود را به «سرزمین‌های اشغالی» (خوزستان) اختصاص داده بود. هنگام پخش اخبار نیز پشت سر گویندگان خبر نقشه جدیدی از عراق قرار داده شده بود که در آن، استان ایرانی خوزستان به نام «عربستان» جزء خاک عراق ترسیم شده بود. در اخبار خوزستان بر حمایت دولت عراق از مردم خوزستان یا به اصطلاح آن‌ها «خلق عرب در بند و تحت ستم» ایران تأکید می‌شد و به صراحت از برخی گروه‌های تجزیه‌طلب خوزستان، مانند «جبهه آزادیبخش عربستان» یا «جبهه خلق برای آزادی اهواز» حمایت می‌شد. علاوه بر آن، دولت عراق از نظر مالی، لجستیکی و نظامی از این گروه‌ها پشتیبانی می‌نمود.

در سال ۱۹۷۵ که ایران و عراق اختلافات مرزی خود را حل و فصل کردند، کمک‌های دولت عراق به این جبهه‌ها قطع، و دفاتر آن‌ها در بغداد بسته شد. اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران، ادعاهای دولت عراق در مورد خوزستان ایران و تحریکات این کشور در این استان با ابعاد گسترده‌تری آغاز شد. مشکلات ناشی از انقلاب و ضعف دولت، فرصت خوبی را برای عراقی‌ها فراهم آورد تا اهداف توسعه‌طلبانه خود را در خوزستان با شدت دنبال کنند.

هدف اصلی عراق از تجاوز به ایران در سال ۱۹۸۰، اشغال خوزستان و پیوستن آن به عراق بود. طرح جنگ عراق علیه ایران بر اساس طرح تجزیه خوزستان ایران در سال ۱۹۵۰ تدوین شده بود. در این سال، دولت انگلستان با مسئله ملی شدن صنعت نفت در ایران مخالفت می‌کرد. وزارت خارجه آن کشور طرحی را برای جداسازی خوزستان از ایران تهیه کرده بود که با سقوط دولت مصدق، اجرای آن متفی شد؛ اما این طرح مبنایی برای تدوین طرح عراق در تجاوز به خوزستان شد. به موجب این طرح، قرار بود ارتش عراق با کمک شاپور بختیار و ژنرال اویسی در یک هفته استان خوزستان را به اشغال خود در آورد، سپس «جمهوری آزاد ایران» تحت نظر شاپور بختیار اعلام شود. پایتخت این جمهوری نیز قرار بود به طور موقت اهواز باشد (هیرو، ۱۹۸۵: ۱۹۷). جمهوری مذکور طبق طرح سال ۱۹۵۰ پس از گذشت یک دوره انتقالی، منحل، و خوزستان به طور رسمی ضمیمه خاک عراق شود.

در اجرای این طرح در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۰ ارتش دویست هزار نفری عراق از مرز گذشت و وارد خوزستان شد. در ۲۴ اکتبر ۱۹۸۰ عراق اعلام کرد که خرمشهر را «آزاد کرده و غاصبان آن را از میان برداشته است» و پرچم عراق را بر فراز ساختمان فرمانداری شهر، پس از پایین کشیدن پرچم ایران، برافراشته است. در تلگراف مخابره‌شده از سوی فرمانده «نیروهای قادسیه» به فرمانده کل نیروهای مسلح عراق در این مورد آمده بود: «اشغال ساختمان فرمانداری کل محمره (خرمشهر) انجام شد. پرچم ایران را از این ساختمان پایین کشیده، پرچم عراق را بر فراز آن برافراشتیم و جشن بزرگ و هماهنگ با جنگ توسط نیروهای آزادسازی محمره (خرمشهر) برپا کردیم.» (ستاد تبلیغات جنگ، ۱۳۶۶: ۴۴)

پس از اشغال خرمشهر، صدام حسین در ۴ مارس ۱۹۸۱ ضمن سخنانی گفت:
 مردم ما در عربستان [خوزستان] باید خود را برای اعمال حقوق ملی و میهنی
 خویش در سرزمین خود آماده کنند. همچنین آماده شوند تا به عنوان مردمی که

دارای ویژگی‌های خاص خود در طول تاریخ بوده و اکنون نیز آن‌ها را دارا هستند، نقش خود را ایفا کنند. مردم ما در عربستان [خوزستان] تمام شرایط را برای ایجاد کشور خود دارند.

اما اجرای طرح عراق برای تجزیه خوزستان با شکست روبه‌رو شد. علت شکست دولت عراق، مقاومت شدید هموطنان عرب ما در خوزستان بود. ارتش عراق از شهرهای خوزستان، فقط خرمشهر را توانست اشغال کند. بر اساس بیانیه‌های نظامی عراق، اشغال خرمشهر نیز با نبرد شدید تن به تن در کوچه و خیابان صورت گرفت و این امر باعث تأخیر ورود ارتش اشغالگر عراق به مدت یک ماه شد. مقاومت قهرمانانه مردم خوزستان سبب شد عراق نتواند سایر شهرهای این استان را تصرف کند. دولت عراق در مورد حمایت اعراب خوزستان از ارتش خود بیش از حد امیدوار شده بود. این دولت با توجه به اینکه طی سالیان دراز در خوزستان سرمایه‌گذاری کرده و تبلیغات زیادی انجام داده بود، تصور می‌کرد به محض ورود ارتش آن کشور به خوزستان، اعراب ایران علیه دولت قیام خواهند کرد؛ اما اعراب خوزستان نه فقط از ارتش متجاوز عراق حمایت نکردند، بلکه در عمل، علیه قوای اشغالگر به مبارزه برخاستند و به این ترتیب نشان دادند که به میهن خود ایران عشق می‌ورزند و هرگز فریب تبلیغات دروغین و واهی دولت‌های حاکم بر بغداد را نمی‌خورند.

نتیجه‌گیری

خوزستان در طول تاریخ همواره به همین نام، نامیده شده و بخشی از سرزمین ایران بوده است. متون تاریخی کهن از قرن سوم تا یازدهم هجری قمری این مهم را تأیید می‌کند. اعراب ساکن این منطقه شیعه‌مذهب بوده، به تابعیت ایران در آمده بودند. آن‌ها مالیات خود را به دولت ایران پرداخته و به آن وفادار بوده‌اند. بر همین اساس هم، شیوخ این منطقه از طرف دولت ایران به حکومت منصوب می‌شده‌اند و هر زمان که ایران فاقد قدرت نیرومند مرکزی بوده و حکام منفرد در نقاط مختلف آن حکومت می‌کرده‌اند، همه اقوام و گروه‌ها، از جمله مشعشعیان و کعبیان خود را ایرانی می‌دانستند. آن‌ها هرگز فریب تبلیغات واهی دولت عثمانی یا عراق را نخورده و دل به آن‌ها نبسته‌اند. شکست حمله علیرضا پاشا و صدام حسین به خرمشهر در همین نکته نهفته است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸)؛ *امیر کبیر و ایران*؛ تهران: خوارزمی.
- ایرو، حافظ (۱۳۵۰)؛ *ذیل جامع‌التواریخ رشیدی*؛ به کوشش خانابایا بیانی؛ تهران: انجمن آثار ملی.
- ابن حوقل (۱۳۶۶)؛ *سفرنامه ابن حوقل یا ایران در صوره الارض*؛ ترجمه و توضیح جعفر شعاع؛ تهران: امیرکبیر.
- ابن خلدون (۱۳۶۶)؛ *مقدمه*؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوالعباس (۱۳۵۰)؛ *شیرازنامه*؛ به اهتمام اسماعیل واعظ جوادی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابودلف (۱۳۴۲)؛ *سفرنامه ابودلف در ایران*؛ ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی؛ تهران: فرهنگ ایران زمین.
- استخری (۱۳۴۷)؛ *مسالک‌الممالک*؛ به اهتمام ایرج افشار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱)؛ *دره نادره*؛ به کوشش سیدجعفر شهیدی؛ تهران: انجمن آثار ملی.
- اسکندری، عباس (۱۳۶۱)؛ *کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران*؛ تهران: غزل.
- باقرنجنفی، سیدمحمد (۱۳۶۱)؛ *خوزستان در منابع ایران‌شناسی*؛ دفتر یکم، تهران: طهوری.
- بدلیسی، امیرشرف‌خان (۱۳۴۳)؛ *شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان*؛ تصحیح محمد عباسی؛ تهران: علمی.
- بن‌علی، صفی‌الدین محمد (۱۳۵۰)؛ *تاریخ فخری*؛ ترجمه محمدوحید گلپایگانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بناکتی، فخرالدین (۱۳۴۸)؛ *تاریخ بناکتی*؛ به کوشش جعفر شعاع؛ تهران: انجمن آثار ملی.
- *تاریخ شاهی قراختایان*؛ به اهتمام محمد ابراهیم باستانی پاریزی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حموی، یاقوت (۱۳۴۴)؛ *برگزیده مشترک*؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: ابن سینا.
- خواندمیر (۱۳۵۳)؛ *حبیب‌السیر*؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ ج ۲، تهران: خیام.
- دلد، اسکندر (۱۳۶۳)؛ *سلطه‌جویان و استعمارگران در خلیج فارس*؛ تهران: مؤسسه انتشارات نوین.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۷)؛ *لغت‌نامه دهخدا*؛ ش ۱۴۰، حرف خ، تهران: سازمان لغت‌نامه، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- راوندی، محمدبن سلیمان (۱۳۶۴)؛ *راحه الصدور و آیه السرور*؛ به سعی و تصحیح محمد اقبال؛ حواشی و توضیحات مجتبی مینوی؛ تهران: امیرکبیر.
- زیدی نسوی، نورالدین محمد (۱۳۶۶)؛ *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*؛ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر؛ تهران: سعدی.
- سپهر، میرزا محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۳۷)؛ *ناسخ‌التواریخ: دوره کامل تاریخ قاجاریه*؛ ج ۳، تاریخ قاجاریه، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی؛ تهران: امیر کبیر.
- ستاد تبلیغات جنگ (۱۳۶۶)؛ *ستیز با صلح تهران*.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۵۳)؛ *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*؛ به کوشش عبدالحسین نوایی؛ تهران: طهوری.
- شجاع (۱۳۵۰)؛ *انیس‌الناس*؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شیرازی، میرزا احمد خان وقایع‌نگار (۱۳۳۸)؛ «تاریخ قاجاریه (خطی)»، به نقل از مجله *آینده*؛ س ۴، ش ۳، صص ۲۰۳-۱۹۳.
- طباطبایی، محمدمحیط (۱۳۴۳)؛ «خوزستان در پیشگاه تاریخ»، *مجله کانون وکلا*؛ س ۱۶، ش ۹۴، صص ۶۳-۵۲.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)؛ *تاریخ طبری: تاریخ الرسل و الملوک*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ج ۲، تهران: اساطیر.

- طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۴۷)؛ *سیاست‌نامه*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طوسی، محمد (۱۳۴۵)؛ *عجایب المخلوقات*؛ به اهتمام منوچهر ستوده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عبدالجبار، محمد (۱۳۴۵)؛ *تاریخ یمینی*؛ ترجمه ابوالشرف جزخادقانی؛ به کوشش جعفر شعار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۴۵)؛ *روس و انگلیس در ایران (۱۴-۱۸۶۴)*؛ ترجمه منوچهر امیری؛ تهران: خوارزمی.
- کسروی، سیداحمد (۱۳۶۲)؛ *تاریخ پانصدساله خوزستان*؛ تهران: خواجه.
- کرزن، لرد (۱۳۶۷)؛ *ایران و قضیه ایران*؛ ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی؛ ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۵۲)؛ *کاروند کسروی*؛ به کوشش یحیی ذکاء؛ تهران: کتاب‌های جیبی.
- کوزنتسوا (۱۳۵۸)؛ *پیرامون تاریخ نوین ایران، اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران*؛ ترجمه سیروس ایزدی؛ تهران: بین‌الملل.
- لورن، سرپرسی (۱۳۶۳)؛ *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان*؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ تهران: فلسفه.
- محمود، محمود (۱۳۶۷)؛ *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*؛ ج ۲، تهران: اقبال.
- ----- (۱۳۶۷)؛ *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*؛ ج ۸، تهران: اقبال.
- مستوفی، حمدالله [بی‌تا]؛ *نزهت القلوب*؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ تهران: طهوری.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹)؛ *تاریخ گزیده*؛ به کوشش عبدالحسین نوایی؛ تهران: امیر کبیر.
- مسعودی (۱۳۵۶)؛ *مروج الذهب و معادن الجواهر*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۴۹)؛ *التنبیه و الاشراف*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مشیرالدوله، میرزا جعفرخان؛ *تحقیقات سرحدیه (خطی)*؛ نسخه‌ای از این رساله در آرشیو وزارت امور خارجه ایران و نسخه‌ای هم در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موجود است.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵)؛ *دایره‌المعارف فارسی*؛ ج ۱، تهران: فرانکلین.
- میرمحمدی، داود (۱۳۸۳)؛ *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*؛ تهران: مؤسسه مطالعات ملی در ایران.
- هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۷)؛ «چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۲۹ و ۱۳۰، ۳۱-۲۰.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)؛ *جامع‌التواریخ*؛ به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس زنجانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۹۷۲)؛ *ظفرنامه*؛ به اهتمام اورونیوف؛ ازبکستان: تاشکند.
- [بی‌نا] (۱۳۴۰)؛ *حدود العالم من المشرق الی المغرب*؛ به کوشش منوچهر ستوده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- [بی‌نا] (۱۳۴۰)؛ *صور الاقالیم*؛ تصحیح منوچهر ستوده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- [بی‌نا] (۱۳۴۰)؛ *مجموع‌التواریخ و القصص*؛ تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله‌خاور.
- Alnajjar Najdat Fathi Safwat (1984); "Arab Sovereignty Over the Shatt Al-Arab During the Kabide Period", *the Iran-Iraq War*, M.S. El Azhary(ed.) London: Croom Helm.
- Chubin, Shahram & Sepehr Zabih (1974); *The Foreign Relations of Iran: A Developing state in a Zone of Great Power Conflict*; Berkeley: University of California Press.
- Dilip, Hiro (1985); *Iran Under the Ayattollah*; London: Routledge and Kegan Paulple.
- Institute of Studies and Research (1981); *The Iraq- Iranian Conflict*; Paris: Editions du Monde Arab.
- Khalid Al-Izzi (1981); *The Shatt Al-Arab Dispute, A LegaL Study*; London: Third World Center For Research and Publishing Ltd..